



مترجم

علاقه و اعتقاد عمیق وی به آیت‌الله‌کاشانی، او را بر آن داشت تا تمام همت و دانش خود را معطوف به ثبت وقایع یکی از پر فراز و نشیب‌ترین برهه‌های تاریخ ایران کند. بخش اعظم تصاویر آن دوران که در کتابهای تاریخی و نشریات، چاپ می‌شوند، متعلق به او هستند که بسیار سخاوتمندانه در اختیار همگان قرار می‌دهد و حتی گاهی نکاتیو آنها را نیز می‌بخشد. لیکن هرگز یاد و نامی از او که مجدانه این بخش از تاریخ را ثبت کرده است، دیده نمی‌شود. وی که پس از فوت آیت‌الله‌کاشانی، دیگر عکاسی را ادامه نداد، اینک مقیم استراسبورگ فرانسه است و فقط ارادت ویژه‌ای که به آیت‌الله‌کاشانی دارد، به رغم کهنوت و بیماری و ضعف، انگیزه نگارش خاطراتی شد که گزیده‌ای از آن پیشکش خوانندگان شاهد یاران می‌شود.

■ خاطرات مصطفی مترجم مدنی

می‌گفت ، «سرانجام روزی حقیقت، آشکار خواهد شد.»

حضرت آیت‌الله را به بیروت تبعید کرده بودند و من در معیت عده‌ای، از جمله مرحوم مصطفی، فرزند آیت‌الله، از روی ادب و اخلاص به دیدار..... که با مرحوم پدرم اظهار دوستی می‌کرد، رفتم. ضمن خداحافظی، ایشان به طوری که دیگران متوجه نشوند، این جمله را به من گفت، «برای من یک نامه از کاشانی بیاور» من این خواسته را به موقع اجرا گذاشتم و نامه را بردم. خلاصه نامه چنین است، «برای نجات کشور، این افراد را انتخاب کنید: دکتر مصدق، دکتر مظفر بقائی، حاجری زاده، حسن مکی، الهیار صالح، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان و نریمان. وقتی این نظریه و مفاد نامه در تهران، شایع شد، عده‌ای از بازاریان متدین در مقام مخالفت برخاستند و یک نفر به نام محمد لیاف، تلگرافاً از آیت‌الله‌کاشانی سئوالی را پرسید به این شرح که، «شما عده زیادی را معرفی فرموده اید که همه آنها نماز نمی‌خوانند و نظاهر به فسق می‌کنند. ایشان در جواب فرمودند، «به طوری که اطلاع دارید، شمر نماز شبش ترک نمی‌شد، ولی خیانتی به اسلام و بشریت کرد که برای همیشه، آثارش باقی است. حال اگر فردی در انجام برخی از وظایف دینی کوتاهی کند، اما بتوان او را جذب کرد و در خدمت اسلام و کشور قرار داد، بهتر نیست؟» من بلافاصله عکس این چند نفر را به دست آوردم و در کارت تبریکی منتشر کردم و از آنجا که از نیت پاک مرحوم کاشانی در مورد ملی شدن نفت

مرحوم کاشانی در استقلال و قیام مردم عراق نقش عمده‌ای داشت، به طوری که از طرف دولت انگلیس، برای سر ایشان جایزه تعیین شده بود و من در سفری که با چندین نفر دیگر برای دیدار از آیت‌الله‌کاشانی به عراق داشتم، در شهر کاظمین به این واقعت پی بردم که مردم عراق به مجاهدتهای ایشان در راه نجات عراق احترام زیادی می‌گذارند، به طوری که وقتی خبر شدند که مصطفی کاشانی و چند نفر از اقوام ایشان در کاظمین هستند، دستجات مختلفی را به راه انداختند و شعارهایی را در مدح آیت‌الله‌کاشانی، سر دادند.

پدر من، مرحوم سید حسین مترجم مدنی، جزو اولین محصلین اعزامی به آمریکا بود. ایشان حدود ۸۵ سال پیش، به هنگام مراجعت از امریکا، انجمنی را به نام «انجمن جوانان اسلامی» تشکیل داد. اعضای این انجمن با تمام مجامع اسلامی و پیشوایان نامی، معاشرت داشتند. پدرم چون علاقه مرا به مجامع اسلامی دریافتند، از سال ۲۲، مرا با «انجمن تبلیغات اسلامی» به مدیریت دکتر شهاب پور و «اتحادیه اسلام» به مدیریت شیخ عباسعلی آشنا ساختند و از این طریق بود که به محضر آیت‌الله‌کاشانی، هدایت شدم.

xxxxx

در سال ۱۳۲۴، در محضر ایشان، در بیانات معظم له به نکاتی برخوردیم که کاملاً مورد پسند من و برایم قابل فهم بود. از آن زمان، شیفته خصوصیات اخلاقی ایشان شدم و سعی کردم در زمره وفاداران به ایشان باقی بمانم. اینک که سالها از آن تاریخ گذشته، کوچک ترین خللی در ارادت و علاقمندی من به ایشان پدید نیامده است.

□ □ □

خاطراتی که من از آن مرحوم دارم، بسیار زیادند که هر یک به نوبه خود قابل توجه و مفید هستند، اما در حال حاضر ممکن است مورد قبول عده قلیلی نباشند، همان طور که در زمان حیات آن مرحوم هم، عده‌ای از افراد وابسته و احساساتی با فرمایشات ایشان مخالف بودند، اما در مجموع، نظرات و عقاید ایشان در مورد دین و سیاست، مورد قبول و احترام خاص و عام بود. در خصوص نظریات و اعلامیه‌های متعدد ایشان، بایستی جداگانه صحبت کرد.

□ □ □

مرحوم کاشانی در استقلال و قیام مردم عراق نقش عمده‌ای داشت، به طوری که از طرف دولت انگلیس، برای سر ایشان جایزه تعیین شده بود و من در سفری که با چندین نفر دیگر برای دیدار از آیت‌الله‌کاشانی به عراق داشتم، در شهر کاظمین به این واقعت پی بردم که مردم عراق به مجاهدتهای ایشان در راه نجات عراق احترام زیادی می‌گذارند، به طوری که وقتی خبر شدند که مصطفی کاشانی و چند نفر از اقوام ایشان در کاظمین هستند، دستجات مختلفی را به راه انداختند و شعارهایی را در مدح آیت‌الله‌کاشانی، سر دادند. من به هنگام مراجعت، این

ماجرا را برای علاقمندان ایشان تعریف کردم و عکسهایی را که گرفته بودم، به آنها نشان دادم. این عکسها در کتابی به نام «مجموعه‌ای از مکاتبات و سفرنامه‌های آیت‌الله‌کاشانی» چاپ شده‌اند.

□ □ □

در کاظمین عکسی از مرحوم کاشانی با لباس رزم دیدم که متاسفانه، دارنده عکس با درخواست من برای کپی برداری از آن مخالفت کرد و نتوانستم آن را به یادگار بردارم.

□ □ □

نا گفته نماند که مرحوم آیت‌الله‌کاشانی از ابتدای زندگی خود و بعد از فوت پدر که در کاظمین دفن هستند، با سیاست انگلیس مخالف بودند و به همین جهت زمانی که انگلیس بر عراق مسلط شد و ایشان از عراق خارج شدند و به ایران آمدند، این مبارزه را به نفع ایران ادامه دادند. به طوری که در سال ۱۳۲۲، نامبرده را دستگیر و در زندان ارتش انگلیس محبوس کردند. حضرت ایشان در زندان اراک به افسر انگلیسی، زندانبان خود چنین فرمودند، «اگر من در زندان شما بمیرم، ننگ ابدی بر شما خواهد بود و اگر زنده بیرون بیایم، کاری خواهد کرد که شیر نفت به روی انگلستان بسته شود.»

□ □ □

آگاهی کامل داشتم، جمله، «نفت باید ملی شود» را در آن کارت، منعکس کردم. در ابتدای امر چون در رأس کارت، عکس آیت‌الله‌کاشانی را کلیشه کرده بودم، عده‌ای را خوش نیامد و از طرف مرحوم نواب صفوی به وسیله مرحوم عبدالحسین واحدی برایم پیغام داده شد که، «حق نداری عکس پیشوای ما را با افراد بی‌ریش چاپ کنی.» من که با افکار آنها آشنائی داشتم، بلافاصله کلیشه را



● در ۱۳۳۱، در خواست مدنی از آیت‌الله کاشانی برای همراهی در سفر حج و پاسخ ایشان.



آقا همیشه می گفتند: «در دین ما رهبانیت وجود ندارد و دخالت در امور سیاسی از وظائف پیشوایان دین اسلام است. بالاخره روزی ابرهای تیره تهمت و افترا کنار می روند و حقیقت برای مردم آشکار می شود.» به اعتقاد من، امروز، آن روز است.

و جلوی انسان پرت می کند. جایز است، ولی مصرف این غذائی که با کمال پاکیزگی و ادب آورده اند، مصرفش نیاز به سؤال دارد؟»

به هر حال مسافرت به خوبی انجام شد. در بدو ورود و انجام تشریفات گمرکی، سفیر ایران خدمت آقا آمد و گفت که مکان مناسبی برای سکونت ایشان در اختیار نیست، ولی تبعید سعودی چند اتومبیل فرستاده و درخواست کرده که این مدت را مهمان ایشان باشید. مرحوم کاشانی این دعوت را قبول فرمودند و از جده حرکت کردند و در مکه، در اتاقهای بالای درب باب السلام به ما جا داده شد. از این سفر فیلمهایی را تهیه کردم که از من گرفتند تا به امریکا ببرند و پس ندادند. اما با دوربین معمولی عکسهائی گرفته ام که در اختیار دارم.

در پایان نقل این خاطره هم می تواند جالب باشد که روزی در معیت ایشان از منزلشان به طرف میدان سپه می رفتیم. روزهای اول مجرم بود. در مقابل مسجد سراج الملک، دسته های سینه زنی را دیدیم که از مقابل می آمدند و جمعیت شعار «یا حسین! یا حسین!» سر داده بودند و به سینه های عریان خود می زدند. یکی از آنها جوان نیرومندی بود که عکس یک زن را روی سینه خود خالکوبی کرده بود. از آیت الله کاشانی پرسیدم: «آقا دستور حجاب و پوشاندن بدن فقط برای زنان است و بیرون انداختن بدن و نشان دادن عضلات به نحوی که این آقا انجام می دهد، جایز است؟» مرحوم کاشانی از آن به بعد به تمام دستجات سینه زنی که به منزل ایشان می آمدند، موکداً می فرمودند که ضربه زدن به بدن، جایز نیست و عریان کردن بدن در مقابل نامحرم، حرام است. اگر می خواهید عزاداری کنید، آرام به سینه و سر بزنید. یادم می آید دستجات عظیم سینه زنی از مقابل منزل ایشان و در معیتشان به راه می افتادند و جلوه کاملی از فروتنی و اخلاص آقا بود.

آقا همیشه می گفتند: «در دین ما رهبانیت وجود ندارد و دخالت در امور سیاسی از وظائف پیشوایان دین اسلام است. بالاخره روزی ابرهای تیره تهمت و افترا کنار می روند و حقیقت برای مردم آشکار می شود.»

به اعتقاد من، امروز، آن روز است. ■

سرور بزرگوار تصدقت کردم آیت الله استحضار دارند که همواره افتخار عکاسی و خبرنگاری آن وجود مقدس را داشته ام. اجازه می خواهم که در این مسافرت میمون، افتخار خبرنگاری و عکاسی آن جناب را داشته باشم. چنانچه اجازه می فرمائید، وسائل مسافرت را فراهم نمایم.

با تقدیم احترامات فائقه مترجم مدنی ایشان با نهایت لطف و با همان لحن شیرینشان، پائین درخواست من مرقوم فرمودند:

مسافرت شما به عنوان فوق به موقع است سید ابوالقاسم کاشانی شفی در منزل داماد ایشان، آقای خلیلی جلسه ای تشکیل شد که چند نفر از همراهان ایشان انتخاب و ترتیب تهیه گذرنامه و بلیط هواپیما داده شد و اینجانب نیز افتخار این همراهی را داشتم. پس از انجام مقدمات، در روز موعود به وسیله چند سواری به طرف فرودگاه حرکت کردیم. ناگفته نماند که قبل از حرکت، چون کشور سعودی از این ماجرا مطلع شده بود، سفیر خود در تهران را خدمت آیت الله فرستاد که رسماً از ایشان دعوت کند. مرحوم کاشانی در جواب فرمودند که از لطف ایشان متشکرم، ولی من و همراهان، مهمان برادران دینی هستیم و نمی توانم این دعوت را بپذیریم.

حرکت به طرف مکه به وسیله طیاره افرانس انجام شد. موقع سرو غذا، خادم هواپیما که اکثراً بانوان بودند، سینی های غذا را به مسافران تحویل می دادند. در این موقع حجت الاسلام ابهری که در صندلی پشت سر آقا نشسته بودند، پرسیدند: «حضرت آیت الله اصراف این غذا که به ما داده اند، جایز است؟» آقا کمی سر خود را به طرف عقب متمایل کردند و با همان لحن مطایبه آمیز همیشگی فرمودند: «بی سواد! چطور مصرف غذائی که کبریا خاتم با آن دستها و بشقابهای کثیف از آشپزخانه می آورد



۱۳۳۷. مدنی در کنار شهید نواب صفوی.

عوض کردم و به جای عکس مرحوم کاشانی، عکس سر در مجلس شورا را گذاشتم. همین عده قلیل توانستند در مقابل مخالفین ملی شدن صنعت نفت که از طرف انگلیس حمایت می شدند، مقاومت و نفت را ملی کنند.

در زمینه تلاش برای ملی شدن صنعت نفت و نحوه مبارزه، در اتاقی در بالای کتابفروشی حافظ در ضلع شمال غربی میدان سرچشمه، جلساتی با حضور بعضی از افراد جبهه ملی تشکیل می شدند و افراد، عقاید خود را بیان می کردند. در بعضی از جلسات که من حضور داشتم، این افراد را می دیدم: دکتر بقائی، حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، مهندس حسینی، زبیر زاده و محمد نخشب به عنوان منشی.

در مورد تبعید مرحوم آیت الله کاشانی هم خاطرات بسیاری هست. هنگامی که فخرآزادی به سوی شاه تیراندازی کرد و بعد هم کشته شد، عده ای نظامی به منزل آیت الله کاشانی ریختند و ایشان را بازداشت و به طرز آزاردهنده ای به خرم آباد تبعید کردند. طرفداران ایشان، به خصوص «جمعیت مسلمانان مجاهد» که اینجانب عضویت آن را داشتم، برای نجات ایشان از بند اسارت شروع به فعالیت کردیم و همراه با چند تن از بازاربانان متدین و معروف، به قم رفتیم و چند شبی در منزل آیت الله بروجردی، بست نشستیم. به هر حال در ابتدای ورود، یکی از حاضرین علت قصد شرقیابی به حضور ایشان را ذکر کرد و من ضمن اظهار تاسف از این واقعه، عکس بزرگی را که از نماز عبد قربان در جوادیه گرفته بودم و در آن، حدود سی هزار نفر نماز گزار که اکثراً از علما بودند، حضور داشتند، به ایشان نشان دادم. ایشان بلافاصله قرآن را برداشتند و استخاره کردند و به دست یکی از معممین به نام مرحوم آیت الله الکبیر دادند که تلاوت و تفسیر کند. ایشان پس از قرائت فرمودند: «شما با این اقدامی که می فرمائید، چراغ اسلام را روشن خواهید کرد.» حضرت آیت الله بروجردی بلافاصله تلگرافی به شاه زدند و در آن، آزادی آیت الله کاشانی را خواستند. من برای پیگیری تلگراف به تهران رفتم و در مورد رسیدن تلگراف و اثرات آن تحقیق کردم و معلوم شد که تلگراف اصلاً مخابره نشده است. بلافاصله رفتم به قم و خبر را به دوستان دادم و وقایع بعدی را هم که می دانید.

با خبر شدم که حضرتشان قصد تشریف به مکه را دارند. خدمتشان یادداشتی را تقدیم کردم به این مضمون:



۱۳۴۱. مدنی پشت سر آیت الله کاشانی.

